

متجاوزین پایداری نمایند.

خاطره ای تاریخی به یادم آمد که آنرا بی مناسبت نمی دانم در اینجا بنویسم. در زمانیکه شورش شیخی بنام بهلول در مشهد بر پا شد سرلشکر مطبوعی فرمانده لشکر خراسان بوده دامنه شورش بالا گرفت و سرلشکر مطبوعی جریان را تلگرافی به عرض اعلیحضرت رضاشاه کبیر رسانید و برای فرو نشانیدن آتش شورش کسب تکلیف نمود، وقتی تلگراف به عرض رسید آن سرباز خود ساخته میهن پرست که بحق پایه گذار ایران نوین است در پاسخ فرمودند به این سرلشکر فوراً تلگراف کنید ... چه کسب تکلیفی تو نشسته ای که شیخ بهلول خادم مسجد گوهر شاد شلوار از پایت در آورد تو را فرمانده لشکر کردم که آرامش و امنیت را در خطه خراسان برقرار سازی نه اینکه برای سرکوبی شیخی کسب تکلیف کنی. اگر ۲۴ ساعته آرامش و امنیت در مشهد برقرار نگردد لیاقت سرلشگری و فرماندهی را نداری. آیا شما پرورش یافته مکتب میهن پرستی رضاشاهی نبودید؟

سخن بشمار است و جایگاه گفتن و نوشتن آن در برگهای روزنامه نیمروز اندک. از این رو نوشتنی ها را کوتاه می سازم و به پرسش ها و پاسخ های مورد نیاز اشاره ای دارم.

در پاسخ پرسش ششم بازگو نموده اید که از حضور شاهنشاه کسب تکلیف نمودید که اگر بعد از مسافرت اعلیحضرت اتفاقات پیش بینی نشده ای بروز کرد که بر خلاف قانون اساسی بود چه باید بکنیم؟ فرمودند ما که نمی دانیم چه می شود؟ هر کاری را با فرماندهان صلاح دانستید بکنید. آیا برداشت یک سردار بزرگ میهن پرست ارتش شاهنشاهی از سخنان پادشاه این بود که تماشا گر به آتش کشیدن ایران باشید و در برابر شورشیان عقب نشینی کنید و ملتی را در آنزمان مرگ و زندگی از پشتیبانی ارتش که آخرین پناهگاه آنان بود محروم سازید و اجازه دهید که آشوبگران هر چه هست بسوزانند، هر که هست بکشند، و هر چه

هست ببرند، و بجای پایداری و فرو نشاندن آتش شورش کور که از ناخود آگاهی مردم شعله ور گردید اعلام بی طرفی کنید، و بنام اینکه ارتش نباید در سیاست دخالت کند آنرا دست آویز خود قرار دهید؟ آیا شما عملکرد شورشیان را سیاست می دانستید؟

در پاسخ پرسش هشتم ابراز کرده اید: اعلامیه بی طرفی ارتش نتیجه دو ساعت بررسی و تجزیه و تحلیل فرماندهان بود و قبل از تشکیل جلسه شورای فرماندهان کسی از آن اطلاع نداشت تا اعلیحضرت را از آن آگاه نمائید.

آیا در این مورد راه سربازی را طی نموده اید و آیا به فرمانده تاجدار خود خیانت نکردید؟ مگر تیمسار رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران نبودید مگر نه اینکه روش ستادی بر اینست که در تمام مراحل خدمتی تصمیمیات اتخاذ شده فرمانده را باید آگاه نمود و اجرا یا عدم اجرای آن منوط است به فرمان فرماندهی آیا چنین کردید؟

در پاسخ پرسش نهم آورده اید که با مهندس بازرگان نخست وزیر منتخب خمینی ملاقات و مذاکره کرده اید، مگر اقرار نمی کنید که از نخست وزیر قانونی دکتر شاپور بختیار متابعت می نمودید (در حالیکه این نخست وزیر قانونی خود را از جایگاه قانونی اش به زیر کشیده بود) در همان زمان با نخست وزیر برگزیده و منتخب شورشیان ملاقات و مذاکره می کردید ممکن است بگوئید این کردار و رفتار را چه نام می نهید؟

در پاسخ پرسش یازدهم می گوئید: که قانون اساسی کشور جمهوری ترکیه چنین اختیاری را به ارتش داده است که در موقع لزوم ترکیه را از آسیب و گزند شورشیان امان دارد.

آیا قانون اساسی ایران ارتش ایران را از اینکار ملی و میهنی بر حذر داشته است. از مداخله و برخواستن در برابر آشوبگران شورشیان که می خواهند رژیم قانونی کشور را سرنگون سازند و باید به کناری بنشینید

عدم مداخله ارتش را در سیاست بهانه قرار می دادید آیا حفظ امنیت و آرامش و سرکوبی متجاوزین به قانون اساسی مداخله در سیاست بود که نکردید. سپس یادآور میشوید که دخالت ارتش ترکیه همین طور علیه دولت و سیاست آن صورت می گیرد. در صورتیکه دولت دکتر شاپور بختیار دولت قانونی حکومت مشروطه سلطنتی بود، و خود در همان پاسخ به صراحت می گوید که اعلیحضرت قید کردند ارتش وظیفه دارد از دولت قانونی پشتیبانی نماید (تا زمانیکه بختیار پشتیبان قانون اساسی باشد) نه بطوریکه ضمن تشریح مذاکرات شورای فرماندهان دانسته و خود دکتر بختیار در مجلس سنا گفته بود می خواهد جمهوری را برقرار و قانون اساسی و رژیم مشروطه سلطنتی را واژگون سازد.

آیا با این آگاهی همگانی از تصمیم دکتر بختیار باز پشتیبان و تابع نخست وزیر سرکش و یاغی و متمرّد از فرمان قانون اساسی بودید، و بجای اینکه با سرعت و توان سربازی با نیرویی استوار دست بکار بپرید و شورش شورشیان را فرو نشانید و زمام اختیار مملکت را به دست ارتش در آورید پس از ایجاد امنیت و آرامش و مجازات متجاوزین به حقوق ملت دوباره نقش حکومت مشروطه را جایگزین حکومت ارتش کنید همانطور که ارتش ترکیه، ارتش الجزایر، ارتش مصر، ارتش اردن در مواقع حساس عمل کردند.

در این نوشتار آنچه را که می توان درستی و راستی ابراز کرد با بررسی کردار و رفتار و نقشی را که در زمان کوتاه ریاست ستاد بزرگ ارتشتاران به ویژه پس از خروج پادشاه از کشور پیشه خود ساختید خیال خیانت در لباس خدمت در سر نداشتید بلکه برای این کار و پذیرش مسئولیت توأم با کفایت و شجاعت آمادگی نداشتید و در برابر نیروئی که برای شکستن قانون اساسی و رژیم مشروطه سلطنتی به پا خواسته بود، بی ارادگی و ناتوانی نمودید و از ترس جان به بیماری خود فروپاشی و خود باختگی افتادید و در زمانی که میهن پرستان ایرانی برای نگاهداری

قانون اساسی و رژیم دیر پای پادشاهی که دست آورد پدران و نیاکان افتخار شان بود و خون بهای آزاد زنان و آزاد مردان ایرانی از ایستادگی و توانایی پشتیبانی آن مردم سرباز زدید و اعلامیه ننگین بی طرفی ارتش را صادر و هزاران افسر و درجه دار و سرباز را بی سرپرست رها ساختید تا شورشیان بتوانند سرهای سرپرستان را از تن جدا سازند و سینه های آن دلیران و شجاعان و عاشقان ایران را رگبار تیربارها مشبک نمایند و پی آمد آنرا در گذشت این چهارده سال به چشم می بینیم با تمام وجودمان احساس می کنیم. چون شما و دستیارانتان سوگند سربازی را شکستید و سنگر سربازی را خالی نمودید و به مخفی گاه خزیدید و برای همیشه نام ننگین اعلامیه بی طرفی ارتش را بر برگهای تاریخ نظام ایران چشم گیر آیندگان ساختید. تا داوران تاریخ چه گویند و چگونه در باره اعلامیه بی طرفی ارتش به داوری نشینند.

و آیا راهی را که ملت فرانسه برای مارشال پتن در پیش گرفت ملت ایران نیز در فردایی نه بسیار دیر در باره شما داوری کند یا نه.

● نیمروز شماره ۲۰۲ جمعه ۲۳ بهمن ۱۳۷۱

۱۹۹۳

رحیم شریفی

در بارهٔ مصاحبه ارتشبد قره با مصطفی الموتی

نقش تو در زمانه بماند چنانکه هست

تاریخ حکم آینه دارد هر آینه

آقای دکتر الموتی نویسندهٔ کتاب (ایران در عصر پهلوی) در رابطه با اعلام بی طرفی ارتش در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، مصاحبه ای با ارتشبد قره باغی بعمل آورده اند که بصورت ۱۲ سؤال و جواب در شمارهٔ ۱۴ آن کتاب آمده است.

نشریهٔ نیمروز چاپ لندن در شمارهٔ ۱۹۸ خود (۲۵ دیماه ۱۳۷۱) آن را به نقل از کتاب مزبور منتشر و در معرض قضاوت خوانندگان گذارده است.

برای اینکه تیمسار تنها به قاضی نرفته باشند این نوشته با توجه به جوابهای ایشان تنظیم شد.

در این شمارهٔ نیمروز، اظهارات ارتشبد عباس قره باغی زیر عنوان "اعلامیه بیطرفی ارتش چگونه امضاء شد" درج گردیده که چون نامی از اینجانب برده شده، توضیحات زیر را لازم می دانم، هر چند تیمسار محترم نشان داده اند که به ایراد و اعتراض خوانندگان نوشته هایش توجهی ندارند، سالهاست که مکرر همان نوار کتاب "حقایق در بارهٔ بحران ایران" را بر می گردانند و پاسخ دادن به سئوالات و ایرادات را به نفع خود نمی دانند. یقیناً اطلاع دارید که هنگام چاپ کتاب مذکور،

به ناشر - انتشارات سهیل - کتباً تعهد سپردند که به همه ایرادها که به مطالب مندرج در کتاب برسد پاسخ بدهند ولی پس از انتشار به علت خودداری از پاسخگویی به اعتراضات بسیاری که بخصوص از سوی ارتشیان رسیده بود، کارشان با ناشر به دادگاه کشید. حقیقت این است که بعد از خواندن سؤال و جوابها، دلم برای تیمسار سوخت چون آنچه را که در کتاب "حقایق در باره بحران ایران!" و این جوابها مطرح کرده اند حکایت از یک فشار روحی و عذاب وجدان می کند که ایشان را وادار ساخته در مقام تبرئه خود، آسمان و ریسمان را بهم بیافند تا خطای تسلیم ارتش و فاجعه ای را که بدنبال آن بوقوع پیوست به گردن دیگران بیاندازند، در این رابطه از ازهاری هم قطار گرفته تا شریف امامی و آموزگار و آخر سر دکتر بختیار را به گونه ای دراز کرده اند تا داستان کی بود کی بود من نبودم را تداعی کنند.

ایشان حتماً توجه دارند که ریاست ستاد بزرگ ارتشاران را بعهده داشته اند آنهم ارتشی که بنظر مرحوم محمد رضاشاه چهارمین ارتش دنیا بود و در این مقام وظیفه بزرگی را به عهده داشته اند که یقیناً با آن وظایف آشنائی دارند چون برای حفظ و انجام آنها قسم خورده بودند، لذا هیچ عذری به هر دلیل در مقابل تسلیم یا اعلام بی طرفی که مفهوم آن همان تسلیم است از ایشان مسموع نیست، بقول مصدق به توپچی یک عمر حقوق می دهند تا سر بزنگاه توپ در کند.

تیمسار محترم در باره وقایع سال ۵۷ که منجر به تشکیل جلسه ی فرماندهان نظامی شد و اعلامیه بی طرفی ارتش، به وقایع نگاری می پردازند تا به تغییرات دولتها می رسند، اشاره ای به هم قطار خود ازهاری با افشاگری راجع به خارج کردن ارز می کنند و بعد می رسند به نخست وزیری دکتر بختیار و روی شرط خروج شاه از طرف بختیار تکیه می کنند به این منظور که بگویند اگر این شرط عنوان نمی شد، شاه از کشور خارج نمی شد و کار به این جاها نمی کشید!

اگر تیمسار محترم، به نوشتن این مطلب در کتاب کذائی اکتفا می کردند جای بحث نبود چون می توانست موجه جلوه کند. به این دلیل که این تصور برای خواننده پیش می آید که ایشان نوشته های سولیوان، هایزر، برژنسکی و سفیر انگلیس را نخوانده اند ولی تکرار این مطلب بعد از آن همه حرف و سخن در مورد فشار به شاه برای ترک ایران تا آنجا که مرحوم محمد رضاشاه در جواب استدعای قره باغی برای ترک نکردن کشور، جواب می دهند که الآن هایزر این جا بود و منظورشان از ملاقات اطلاع از روز و ساعت مسافرت ما بود." بعلاوه یادشان می رود که مرحوم محمد رضاشاه پیشنهاد دکتر صدیقی را برای ماندن در کشور نپذیرفتند. با این ترتیب آیا باز هم می شود کاسه کوزه خارج شدن شاه از کشور را بر سر دکتر بختیار شکست؟! گیریم که این پیشنهاد را بختیار مطرح نمی کرد آیا شاه واقعاً از رفتن به خارج منصرف می شد؟

می رسیم به آنجائی که تیمسار عنوان می کنند که بختیار زندانیان سیاسی و غیر سیاسی را آزاد کرد، سازمان امنیت را منحل نمود، تظاهرات را آزاد اعلام کرد، به نشریات آزادی داد و کلیه خواسته های مخالفین را به اجرا گذارد.

مثل اینکه تیمسار به آنچه از جو موجود در آن روزگار تصویر کرده اند توجه ندارند، اگر شرایط عادی بود و در باید به همان پاشنه می چرخید، کسی به سراغ دکتر بختیاری که ۲۵ سال مورد غضب بود و سالها زندان و محرومیت را تحمل کرده بود نمی رفت. او دقیقاً برای این پا به میدان گذاشته بود که به قانون اساسی بی جان و فراموش شده جانی تازه بخشد و دموکراسی را به کشور بازگرداند و اگر راهش ادامه نیافت فقط بخاطر عدم همکاری سران جبهه ملی بود که او را تنها گذاشتند و به حمایت از آخوند برخاستند و عدم حمایت ارتش و شخص شما در مقام ریاست ستاد بزرگ ارتشتاران با صدور اعلامیه بی

طرفی و تسلیم به خمینی.

تیمسار در قسمتی از جواب سؤال یک، اشاره ای هم به کتاب "مثل برف آب خواهیم شد" کرده اند که بسیار بجاست از حضورشان خواهش کنیم آن را دوباره مرور کنند و یاد داشت نمایند که در چند جا از شجاعت و شهامت و وطن دوستی دکتر بختیار و این که ایشان از همه ما قاطع تر و شجاع تر و سربازتر است صحبت به میان آمده و شخصاً چند بار گفته های دیگران را با بله بله گفتن تأیید کرده اند. تیمسار اشاره ای هم به آمدن خمینی دارند و می نویسند: نخست وزیر در حال موافقت با آمدن خمینی به ایران بود که من برای جلوگیری از آن متوسل به استعفا می شوم، بختیار برای ممانعت از استعفای من، مرا به مذاکره در نخست وزیری دعوت می کند و بدون اطلاع من از سولیوان سفیر امریکا می خواهد که در این مذاکرات شرکت نماید و بدنبالاً قضایا به بستن فرودگاه و باز کردن آن اشاره می کند. اگر به بررسی فقط این قسمت از اظهارات تیمسار بخواهیم پردازیم مثنوی هفتاد من کاغذ می شود. ولی لازم است بطور خلاصه به عرض تیمسار برسانم. اولاً خمینی یک ایرانی بحساب می آمد و یک نخست وزیر معتقد به اصول دموکراسی نمی توانست و نمی بایست از ورود یک شهروند جلوگیری کند، بعلاوه ممانعت از ورود او با جو موجود در آن روز و با توجه به آنچه تیمسار در سؤال ترسیم کرده اند تا کی می توانست ادامه یابد آیا روز ورود خمینی و استقبالی را که از او بعمل آمد بخاطر دارند؟ بعلاوه بختیار با تکیه به کدام نیرو می توانست در مقابل آن سیل خروشان، آمدن خمینی را بیش از آن به تأخیر اندازد؟ ارتشی که به قول آقای قره باغی شاه حمایت از بختیار را به او توصیه کرده بود در عمل از اجرای دستورات نخست وزیر برای بمباران مسلسل سازی بمنظور جلوگیری از افتادن اسلحه بدست آشوبگران و بعد دستور بازداشت وزرای بازرگان، سرباز زد و آن را نادیده گرفت. اما در

مورد دعوت از سولیوان اگر فرمایش تیمسار واقعیت داشته باشد، توجه تیمسار را به نوشتهٔ مرحوم محمد رضاشاه در کتاب "پاسخ به تاریخ" جلب می‌کنم که نوشته اند: "روزهای آخر گنج شده بودم سولیوان یک جور دستور می‌داد و هایزر یک جور...". البته بمصدق چونکه صد آمد نود هم پیش ماست، طبیعی بود که تیمسار هم از سولیوان بیشتر حرف شنوی داشته باشند بعلاوه بختیار از رابطهٔ شما با سولیوان و هایزر که این یکی همیشه در دسترس و در تماس با شما بود، آگاهی داشت بهمین جهت خواسته است که او هم باشد تا شما سرباز وطن را که می‌خواهید در شرایط دشوار و بحرانی سنگر خالی کنید، از تصمیمتان باز دارد، تا مشکلی تازه بر مشکلات موجود افزوده نشود.

در تلاش برای ارائهٔ دلایل برای موجه جلوه دادن اعلامیهٔ ارتش، می‌گویند: بختیار در مراجعات مکرر بدنبال پیدا کردن راه حل سیاسی بوده و می‌گفت که می‌خواهد بازرگان و سه نفر از رفقای او را وارد کابینه کند. طبیعی است یک نخست وزیر برای حل مشکلات و جلوگیری از سقوط مملکت، جز دست زدن به راه حل‌های دیپلماتیک، کار دیگری نمی‌تواند بکند، اما بفرمائید حفظ انتظامات جلوگیری از آشوب و مقابله با قیام مسلحانه وظیفهٔ چه مقامی بود و بوسیلهٔ کدام نیرو باید انجام می‌شد؟

در قسمتی از توجیه نامه خود در جلسهٔ فرماندهان ارتش حرفی در دهن سپهد هوشنگ حاتم که دستش از دنیا کوتاه است می‌گذارند مبنی بر اینکه به استناد اظهارات بختیار در مجلس سنا، بختیار می‌خواهد جمهوری اعلام کند. اگر این مطلب صحیح باشد طرح این موضوع در جلسهٔ فرماندهان از این نظر بوده است که وانمود شود که دستور حمایت از بختیار تا زمانی بوده است که او به قانون اساسی وفادار باشد حالا که می‌خواهد جمهوری اعلام کند تکلیفی برای ارتش در حمایت از او نمی‌ماند.

اولاً بنظر نگارنده تنها با سوء نیت می توان از سخنان بختیار در مجلس سنا چنین برداشتی کرد، ثانیاً بختیار در تمام مدت مبارزاتش تکیه بر قانون اساسی و اجرای آن داشت و بارها در اعتراض به عمل دکتر سنجابی راجع به امضای یکطرفه بیعت نامه سه ماده ای کذائی در نوفل لوشاتو و بقول ایرج پزشک‌زاد ترکمانچای نوفل لوشاتو - این بود که می گفت: ما سالها در جبهه ملی صحبت از اجرای قانون اساسی می کردیم حالا که اجرای آن بعهد خودمان محول شده نباید از انجام آن سرباز زنیم، حتی در خارج از کشور هم مشکل اساسی ما با بختیار این بود که می گفتیم: شما به عنوان رهبر نهضت مقاومت ملی در مورد نوع رژیم نباید موضع بگیرید و آنرا همان طور که بارها عنوان کرده اید به مردم واگذار کنید، این حرف را قبول می کرد ولی می گفت: اما من طرفدار مشروطه سلطنتی هستم و اگر در مراجعه به آرای عمومی، مردم جمهوری خواستند من به خواست آنها احترام می گذارم ولی این حق را به عنوان اقلیت برای خود محفوظ میدارم که برای به کرسی نشاندن عقیده خودم مبارزه کنم.

راجع به سؤال دیگر مبنی بر اینکه "عده ای معتقدند اعلان بی طرفی ارتش موجب شد که مخالفین رژیم بتوانند بر کشور مسلط گردند..."

تیمسار جواب می دهند که: بی گفتگو اظهار این که اعلان بی طرفی موجب تسلط مخالفین بر کشور گردیده، اشتباه بزرگی است زیرا بطوری که خلاصه شرح وقایع ۵۷ ایران به خوبی روشن کرد، در حقیقت تسلط مخالفین رژیم بر کشور با انتصاب رسمی بازرگان به نخست وزیری و پخش نمایش آن در رادیو و تلویزیون کشور، اعلان همبستگی مقامات کشور به خمینی که قبل از صدور اعلامیه بیطرفی ارتش می باشد پایان یافته بود.

در اینجا باز تیمسار متوسل به گزارشی می شوند که خود ساخته

و پرداخته اند برای یک نتیجه گیری خاص کوچک و بی ارزش جلوه دادن خطای بزرگ صدور اعلامیه بیطرفی، می نویسند: با انتصاب رسمی بازرگان، من معنی رسمی را نفهمیدم، مملکتی که قانون اساسی دارد و تعیین نخست وزیر باید با رأی تمایل مجلس و پیشنهاد شاه و رأی مجلسین و صدور فرمان از طرف شاه رسمیت پیدا کند چگونه با دستور یک آخوند که از نظر قانونی مرجعی نیست از نظر تیمسار رسمی تلقی می شود؟! با این همه مقدمه چینی ها خود تیمسار بهتر از هر کس می دانند که صدور اعلامیه بیطرفی ارتش ابتدا به ساکن نمی توانسته است انجام پذیرد و مطلبی نبود که در یک نشست درباره آن بحث و اتخاذ تصمیم شود. خمینی تا از ارتش خیالش راحت نمی شد اقدام به تعیین نخست وزیر نمی کرد کما اینکه تا مردم اطمینان پیدا نکردند که در تظاهرات، نیروهای انتظامی عکس العمل نشان نخواهند داد به خیابانها نیامدند، موضوع از مدتها پیش توسط عوامل دست اندرکار در جریان بود و خود تیمسار با بازرگان و دار و دسته خمینی در تماس بودند و حتی دکتر سحابی به دکتر بختیار گفته بود که از جانب ارتش نگرانی نداریم، ما با سران ارتش در تماس هستیم، بعلاوه قبل از نخست وزیری دکتر بختیار یک روز عصر به منزل سرهنگ مجللی دعوت شدم. در آنجا به جز من که غیر نظامی بودم، تیمسار مدنی، سرهنگ توکلی و اگر اشتباه نکنم تیمسار قرنی و یک افسر دیگری بود و در مذاکرات بطور قاطع می گفتند که ارتش با خمینی است و تماس هائی که گرفته شده نتیجه بخش بوده است. نکته جالب این که تیمسار مرقوم فرموده اند که با توسل به این راه حل توانسته اند وحدت و تمامیت ارتش شاهنشاهی را حفظ کنند تا همانطور که وقایع بعدی نشان داد توانست در برابر حمله عراق استقلال و تمامیت مملکت را نگهداری نماید.

مثلی است معروف که به بدهکار اگر رو بدهید، طلبکار می شود. تیمسار فداکاری و جانبازی بازمانده و تصفیه شده و بخاک و خون کشیده

شده ارتش را بحساب خود می گذارند. این جانبازی و فداکاری ارتش بوسیله کادر جوان ارتش که عاشق ایرانند صورت گرفت. آنهایی که دلشان از دست امثال شما خون بود و در تلفن های مکرر به بختیار التماس می کردند که به این استخوان پوسیده ها تکیه نکنید، این ها شما را در نیمه راه رها خواهند کرد، تیمسار فراموش کرده اند که صدور آن اعلامیه کذائی چه بلائی بر سر ارتش آورد، علاوه بر ده ها امیر و افسر ارشد امثال یزدگردی، رحیمی، جهانبانی، جعفریان و... که اعدام شدند، تعداد زیادی درجه دار و سرباز در یورش مجاهدین و توده ایها برای تصرف اسلحه خانه ها و غارت سلاحها جان باختند، نگرانی دکتر بختیار هم بعد از اطلاع از اعلامیه بیطرفی دقیقاً موضوع حمله به پادگانها و کشته شدن ارتشیان بود.

در مورد آقای فردوست، بعد از انتشار کتاب ایشان، آیا ضرورتی داشت تیمسار در مقام دفاع از او برآیند که البته مربوط به خودشان است اما تا آنجا که نگارنده در جریان است، بعد از جلسه معرفی بختیار به امرای ارتش، شاه دوباره آنها را احضار و اعلام کرده بود، حرف آخر را فردوست خواهد زد و در جواب یکی از آنان که می پرسد اگر دکتر بختیار اعلام جمهوری بکند چه باید کرد، جواب می دهد حسابش را برسید. بنابراین فردوست هم در این جریان نمی تواند بدون تأثیر بوده باشد. در پاسخ این سؤال که می پرسند: آیا پس از اینکه نظر فرماندهان بر بیطرفی ارتش قرار گرفت، نخست وزیر را در جریان گذاشته و یا او را در مقابل عمل انجام شده ای قرار دادید، که مجبور شد از نخست وزیری خارج گردد و حتی با اعضای شورای سلطنت هم مشورت نکرید

تیمسار طبق روش معمولشان می گویند: بلافاصله دکتر بختیار را در جریان تصمیم امرای ارتش گذاشته اند و بعد اضافه می کنند که بختیار می توانست آن را منتشر نکند؛

واقعاً جالب است، ایشان جلسه ای را که سرنوشت دولت مملکت و قانون اساسی و آینده ملت بدان بستگی دارد بدون اطلاع نخست وزیر و شورای سلطنت تشکیل می دهند و با مقدمه چینی های قبلی می برند و می دوزند و اعلامیه آماده را می فرستند برای نخست وزیر و بلافاصله به رادیو هم می دهند. تیمسار محترم خودتان بهتر می دانید که قبل از بختیار خمینی از این تصمیم آگاه شده بود بعد می فرمائید بختیار می توانست آنها اعلام نکنند؟! شما عضو شورای سلطنت بودید، لافل باید شورای سلطنت را در جریان می گذاشتید! چرا با وجود اینکه آقای اردلان برای روز دوشنبه شورا را دعوت کرده بود سرکار، روز یکشنبه قبل از طرح آن در شورا اقدام به تصمیم گیری و اجرای آن نمودید.

نمی دانم به چه مناسبت در جواب سؤال چهارم، تیمسار بعد از تکرار رپورتاژی که خود تهیه کرده اند یک مرتبه به یاد مخلص می افتند و با اشاره به مطالبی که من در شماره ۳۹۰ کیهان لندن طی مقاله ای زیر عنوان "بمناسبت ۲۲ بهمن ۵۷ خاطره ای از آن روز شوم" نوشته و در آن آورده بودم که چه عواملی موجب تسریع سقوط رژیم سابق و تسلط آخوند به کشور شد، رجوع کرده اند آن هم بصورت ناقص و تحریف شده. گرچه این مقاله، متأسفانه بوسیله کیهان دست کاری شد و قسمتی از مطالب مربوط به اشتباه شاه که بسیار مؤدبانه و منطقی بود حذف شده بود که با توجه به مطالب آقای قره باغی بجا خواهد بود یادآوری شود. در آنجا من عوامل تسریع کننده را به ترتیب: اشتباه شاه، نقش حزب توده و گروه های چپ، نقش بازاریان و مقاطعه کاران و صاحبان صنایع و نقش امرای ارتش بیان کرده و بخصوص روی اعلامیه ارتش و اثر شوم آن تکیه کرده بودم. ولی جناب تیمسار فقط قسمت مربوط به خواستن هلیکوپتر و خداحافظی را با دکتر و تردید دکتر بختیار برای رفتن به منزل جفرودی را نقل کرده اند. بنده چند بار این

قسمت را خواندم ولی نتوانستم رابطه آن را با سؤال پیدا کنم. شاید تیمسار از اینکه، بختیار به آن جلسه منزل آقای جفرودی که بازرگان و قره باغی هم بوده اند، نرفته است تا بلافاصله دستگیر شود ناراحت شده اند چون با توجه به جو آن روز و این که رنود به حرف آقای بازرگان تره هم خورد نمی کردند عده ای هجوم می آوردند و کار طرف را تمام می کردند کما اینکه آمده بودند و بالاخره آقای سحابی میروند و آنها را متفرق می کنند.

در مورد این سؤال که می پرسند: در غیاب اعلیحضرت، شورای سلطنت و نخست وزیر و مجلسین بودند که باید از تصمیمات مهم آگاه می شدند و اعلامیه بیطرفی ارتش را به رادیو فرستادید تا منتشر شود آیا این کار به ابتکار شما یا فرماندهان بود؟

جواب تیمسار در مقابل این سؤال کوسه و ریش پهن است جواب می دهند که مسئول امنیت کشور نخست وزیر می باشد و ارتش نیز از دستورات دولت تبعیت می نمود. اساساً مراجعه به شورای سلطنت یا مجلسین و جلوگیری از انتشار آن اعلامیه از وظایف دولت بود! از تیمسار محترم می پرسیم، اگر سرکار امنیت کشور را از وظایف نخست وزیر می دانستید و ارتش را هم تابع او، چگونه قبل از اتخاذ چنین تصمیمی ایران برباد ده، دولت را در جریان نگذاشتید و وسیله برقراری امنیت را از دست او گرفتید و به آخوند سپردید و بالاتر از آن به چه مناسبت آن را برای انتشار به رادیو فرستادید، مگر در ارتش با توجه به روال کار هر تصمیمی قبل از تصویب فرمانده کل قابل اجراست؟ چرا آن را به جلسه شورای سلطنت که جانشین شاه بود نبردید و به تصویب نرسانده ابلاغ کردید.

در جواب سئوالی که: "عده ای می گویند وقتی تمام فرماندهان ارتش دستگیر و گروهی اعدام شده اند چگونه شما از تعقیب مصون ماندید!..." ادعا می کنند که در خانه "زنان و مردان شرافتمندی" پنهان

شده و بعد از کشور خارج شده اند، نمی گویند که چه مدت در کشور پنهان بودند! و نمی فرمایند که اگر مأمورین جمهوری اسلامی به خود ایشان که "پنهان بودند" دسترسی نیافته اند، آیا خانه ایشان هم پنهان بوده است؟! یقیناً اطلاع دارید که خانه مسکونی و اموال تیمسار سه سال بعد از انقلاب، یعنی در سال ۱۳۶۰ مصادره شد و سند مصادره، در یکی از جراید فارسی زبان خارج کشور عیناً کلیشه شد، بدون اینکه موضوع از طرف ایشان مورد تکذیب قرار گیرد. آیا این نکته، وضع تیمسار فردوست را تداعی نمی کند که بعد از سه چهار سال خدمتگزاری به آخوندهای جمهوری اسلامی، وقتی دیگر وجودش مثمر ثمری نبود مورد تعقیب قرار گرفت؟!۱

در سؤال دیگر پرسیده شده: گفته های اعلیحضرت به تیمسار قبل از خروج از کشور از چه قرار بود؟ تیمسار محترم ضمن حواله به کتاب "حقایقی در باره بحران ایران" جواب می دهند که: ایشان در هر فرصتی تأکید می کردند که خون ریزی نشود، بعد از ایشان تقاضا می کنند که بخارج تشریف نبرند، جواب می شنوند که سولیوان و هایزر آمده بودند، روز وساعت مسافرت را بپرسند که مفهوم آن این است که موضوع در اختیار خودم نیست، بعد از ایشان بخاطر ندادن اختیارات به رئیس ستاد کل، گله و انتقاد می کنند سپس از اعلیحضرت می پرسند، اگر بعد از مسافرت اعلیحضرت، اتفاقات پیش بینی نشده ای بروز کرد که بر خلاف قانون اساسی بود چه باید بکنیم؟ جواب می شنوند که نمی دانم چه می شود. هرکاری را با فرماندهان صلاح دانستید بکنید. از تیمسار باید پرسید، منظور از هر کاری برای جلوگیری از پایمال شدن قانون اساسی بود، یا کمک به نابودی قانون اساسی و کشور؟ آیا وظیفه یک امیر یا امرای ارتش برای جلوگیری از پایمال شدن قانون اساسی و هدف های تعیین شده، تسلیم است یا مبارزه با دشمن چه دستوری صریح تر از آنچه مرحوم محمد رضا شاه داده است می خواسته اید؟!۲

در پرسش هشتم آمده است: آیا از اعلامیه بیطرفی ارتش قبلاً اعلیحضرت را آگاه کرده بودید؟ تیمسار جواب می دهند از این تصمیم قبل از تشکیل جلسه کسی اطلاع نداشت.

اولاً این فرموده ایشان درست نیست چون کاری به این بزرگی در یک جلسه به سامان نمی رسد، مقدمه لازم دارد، چطور ممکن است خمینی و دار و دسته اش در این مورد تلاشی و تماسی و رهنمودی نداشته باشند. وقتی خمینی برای سرنگونی دولت بختیار با دکتر سنجابی و موسوی اردبیلی و دکتر سعید رئیس مجلس توطئه می کند (صفحه ۳۱۶ کتاب امیدها و ناامیدی ها) طبیعی است که از کنار ارتش که رکن اصلی و عامل تعیین کننده در این جریانات بود نمی تواند بگذرد، یا سولیوان که دولت امریکا را برای قبول حکومت ملایان زیر فشار گذاشته ارتش را ممکن است نادیده بگیرد. مسلم است که با ارتش تماس داشته و تبانی کرده اند.

در سؤال دیگر آمده است که: روابط شما با اعضای شورای سلطنت چگونه بوده است؟ آیا با بختیار و رؤسای مجلسین و اعضای شورای سلطنت هیچگونه بحثی و مذاکره ای داشته اید یا نه؟...

در جواب تیمسار باز به صحرای کربلا می زند و مجدداً یقئه دکتر بختیار را میچسبند و می نویسند: از اعضای شورای سلطنت غیر از نخست وزیر که مرتباً در تماس بودم، دکتر سعید رئیس مجلس شورای ملی یک بار به من تلفن کرد و درباره رفتن به فرودگاه برای استقبال از خمینی، مشورت نمود که ایشان را از رفتن به فرودگاه منصرف کردم که همین انصراف رئیس مجلس هم سبب شد تا بختیار نیز از رفتن به فرودگاه صرف نظر نماید (ص ۳۲۶) من نمی دانم انصراف رئیس مجلس، چه ارتباطی با رفتن یا نرفتن نخست وزیر به فرودگاه داشته است. ولی این را می دانم آنهاست که دکتر بختیار را می شناسند اذعان دارند که آدمی صریح و راستگو مخصوصاً یک دنده بود، با این

خصوصیات او محال بود حتی فکر چنین چیزی را کرده باشد. او در تظاهرات عید فطر و تاسوعا و عاشورا شرکت نکرد و همه اعضای شورای جبهه ملی را به باد انتقاد گرفت و از حکومت آخوندها و ویرانی و نابسامانی مملکت بدست آخوند سخن گفت، چگونه ممکن بود آدمی با این خصوصیات در مقام نخست وزیر به استقبال خمینی برود، آن هم کسی که ابتدا با رفتن او به پاریس موافقت کرد و بعد به تحریک اطرافیان منصرف شد؟! من آنروز نزد ایشان بودم. با وجود اینکه دعوت داشتم به فرودگاه نرفتم و برای اینکه اوضاع را از نزدیک به بینم، راهی میدان ۲۴ اسفند شدم حتی ایشان با این کار من هم موافق نبود. سؤال یازده، شاه بیت قضیه است، می پرسند آیا در ایران وضع ارتش ترکیه بررسی نشده بود که چگونه در مواقع بحرانی، وارد عمل می شود و زمام حکومت را بدست می گیرد و پس از این که بحران رفع شد، با انجام انتخابات آزاد، حکومت را به منتخبین مردم می سپارند، ولی در ایران چنین نشد؟

جواب تیمسار جالب است و رو دست همه جواب هائی که به سؤال ها قبل داده اند بلند شده اند. عنوان می کنند که قانون اساسی ترکیه، چنین اختیاری را به ارتش داده است. سپس اضافه می کنند که دولت امریکا، نیز پشتیبانی می نماید، در صورتیکه بر عکس رئیس جمهور امریکا ژنرال هایزر را به ایران فرستاده بود که از دولت بختیار پشتیبانی کند.

می بینیم که اطلاعات سیاسی تیمسار با اطلاعات ایشان در امور نظامی پهلو می زند! در ترکیه، ژنرال اورن در سال ۱۹۸۰ با یک کودتای نظامی خونین علیه مقررات قانون اساسی بسیار لیبرال ۱۹۶۱ قیام کرد و زمام امور را بدست گرفت و اولین اقدامش، الغای همان قانون اساسی بود که به اعتقاد تیمسار به ارتش ترکیه حق کودتا می داد! اما جواب صادقانه این سؤال که ارتشبد قره باغی از زیر بارش شانه

خالی کرده اند، اینست که سران ارتش ترکیه برای نجات مملکتشان از کسی دستور نمی گیرند و آنچه وجدان و احساسات میهنی شان حکم می کند، اجرا می کنند. اگر شماها هم درد وطن داشتید و به فکر مملکت بودید کارتر و هویزر چه غلطی می توانستند بکنند؟

بنظر نگارنده مطالبی که تیمسار. چه در کتاب کذائی خود و چه در این سؤال و جوابها عنوان فرموده اند نشانگر یک آشفتگی فکری ناشی از عذاب وجدان است، منتهی ایشان هم مثل دکتر سنجابی شهادت آن را نداشتند که به اشتباه خودشان اقرار و از ملت ایران پوزش بطلبند، این کار شهادت اخلاقی می خواهد، سعه صدر لازم دارد.. من اگر جای تیمسار بودم فقط یک کار می کردم، ضمن نامه ای از ملت ایران بخاطر آن همه مصیبت هائی که با این تصمیم شما متحمل شده و می شوند پوزش می طلبیدم و کاری را که اگر مهلتی باشد، باید یک دادگاه ملی انجام دهد خود انجام میدادم تا آبرویی برای همکارانم کسب کرده باشم، زیرا که بفرموده شیخ اجل سعدی:

" سپاهی که از صف کارزار دشمن بگریزد بیاید کشت که خون بهای خود به سلف خورده است، سپاهی را که سلطان نان می دهد بهای جان می دهد، پس اگر بگریزد خورش شاید که بریزند."

نیمروز شماره ۱۹۸

● ۱۴ فوریه ۱۹۹۳

ارتشی مجهزو آماده، فرماندهی فاقد تصمیم و اراده

هفتاد سال پیش در چنین روزهایی رضاشاه در برابر صف افسران قزاق و زاندارم آرزوی خود را مبنی بر ضرورت دستیابی قشون به یک هزار قبضه تفنگ از مدل واحد و داشتن تعدادی افسر تحصیلکرده بر زبان آورد، و این سرآغاز ارتشی بود که در روزگاری نه چندان دور به عنوان پنجمین ارتش قدرتمند جهان شهرت یافت

محمد رضا شاه در واپسین روزها، نگران از سرنوشت نیروهای مسلح به رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران گفت «تمامیت ارتش را حفظ کنید» اگر همین دستور در کانون توجه فرماندهان قرار می گرفت صفحات سیاه تاریخ پانزده سال اخیر ایران به گونه دیگری رقم زده می شد

می گویند تاریخ گنجینه تجارب است و با بازنگری آن می توان برای راه آینده گام های استوارتری تدارک دید. نکته مهم آن است که در این بازنگری با درک واقعیات و ذکر حقایق از سوسه حماسه سرایی پرهیز نمود و گرنه کار به افسانه سازی انجامیده و در نتیجه موجبات گمراهی نسل آینده را نسبت به واقعیات آنچه در گذشته اتفاق افتاده فراهم می نماید.

اعتراف کشورهایمانند آلمان و ژاپن پیرامون جنایاتی که نسبت به

ملل دیگر در جریان جنگ دوم جهانی روا داشته اند مصداق این مدعا می باشد تا نسل های بعدی مبدا تحت تأثیر تبلیغات گمراه کننده رویدادهای رسوای گذشته را تکرار نمایند.

در طول سده بیستم حوادث سرنوشت سازی در ایران اتفاق افتاده که هر کدام می توانست در حیات ملی نقش آینده ساز ایفا نماید اما به سبب تغییرات پیاپی در هیأت حاکمه مورد ارزیابی دقیق قرار نگرفته و هر بار به سود قدرت مطلقه تحریف و یا مخدوش شده اند و در نتیجه حوادث تلخ به گونه ای شگفت انگیز تکرار شده است. یاد آوری سرنوشت دردناک و درگیری پیاپی چهار پادشاه را برای اثبات این مطلب کافی دانسته و از آن می گذرم.

تسلیم بدون قید و شرط ارتشی مجهز به مدرن ترین سلاح ها و تکنولوژی پیشرفته در برابر گروه مخالف که شماری از افراد آنها سلاح سبک یا اسلحه کمتری در دست داشتند با هیچیک از معیارهای نظامی قابل ارزیابی نیست. در هنگام انقلاب کانون طوفان در تهران بود که ظاهراً هر چیزی را در مسیر خود نیست و نابود می گرد اما شگفت انگیز آنست که در دور افتاده ترین نقاط کشور پهناور که نسیمی از آن طوفان به آنها نمی رسید نیز درهای پادگان ها و پایگاه های قدرتمند زمینی، هوایی و دریایی بدون هیچگونه پایداری در یک لحظه به روی مهاجمین بی رحم گشوده شد و حادثه تهاجم تازیان در مقیاس وسیعی از نظر کشتار و غارت تکرار گردید.

من در بررسی های گذشته خود دوران تکامل ارتش را از زمان تأسیس آن (۱۳۵۰ خورشیدی) به سه دوره پانزده ساله تحت عناوین (ارتش سان و رژه - ارتش امنیت داخلی - ارتش دفاعی) تقسیم نموده ام و سال ۱۳۵۰ را نقطه تکامل معرفی کرده ام. در آن سال با امضای موافقت نامه ۱۹۶۹ میلادی محمد رضا شاه و نیکسون، ارتش ایران به امتیازی دست یافت که تا آن زمان نظیر آن نصیب هیچیک از ارتش های

جهان نشده بود براساس این توافق تحویل پیچیده ترین سلاح ها و تجهیزات کلاسیک همزمان با ارتش امریکا به ارتش ایران آغاز گردید. در نخستین سالهای دهه هفتاد میلادی، جهان و بویژه کشورهای همسایه با نگرانی شاهد موفقیت های چشمگیر ارتش در فراسوی مرزهای آبی و خاکی بودند (اروندروود - جزایر استراتژیک خلیج فارس - عملیات ظفار) که خود تأییدی بر شهرت آن به عنوان پنجمین ارتش قدرتمند جهان می باشد اما شاه که علاوه بر اداره کشور سررشته امور نیروهای مسلح را محکم در دست گرفته و به جزئیات امر شخصاً رسیدگی می نمود در این نگرانی سهم بود زیرا در طول سه دهه زمامداری شاهد انواع کودتاها از سوی ژنرال های تشنه قدرت و یا ملی گرا در گوشه و کنار جهان به ویژه در منطقه شده بود.

علایم نگرانی های شاه را از توسعه ارتش و خطر بالقوه آن می توان بشرح زیر خلاصه نمود:

الف - تداوم سلب اختیارات قانونی از وزیر جنگ که پیشینه درازی داشت روز بروز حادثتر می گردید تا جایی که حتی در هنگام آغاز بحران بر خلاف ماده ای از قانون حکومت نظامی نادیده گرفته شد و شگفت آنکه در واپسین لحظه ها نیز شاه حاضر به تفویض این اختیارات نگردید که خود سبب بروز هرج و مرج و لوٹ شدن مسئولیت ها شد.

ب - افزایش تدریجی گارد شاهنشاهی از یک گردان پیاده تفنگدار به یک سپاه مجهز به تانگ و توپ و موشک در بیرون از حیطه کنترل ستاد بزرگ ارتشتاران که مأموریت آن به درستی مشخص نبود. همانگونه که دیدیم در سخت ترین لحظات انقلاب فرمانده گارد جاویدان به عذر اینکه مأموریت وی حفاظت از کاخ های سلطنتی است از اجرای دستور ستاد بزرگ ارتشتاران سر باز زد.

پ - ژنرال رابرت هایزر در کتاب خود رازی را فاش کرده که شایسته دقت بیشتری می باشد. وی می گوید «در یکی از دیدارها شاه از

من خواست که برای پیشگیری از کودتای احتمالی ارتش طرحی تهیه کنم، من این طرح را تهیه کرده و به وی تقدیم نمودم» ژنرال هایزر از تاریخ این امر و جزئیات آن مطلبی اظهار نداشته است اما وقوع حوادث بعدی نشان می دهد که وی در طرح خود کامیاب بوده است. نکات اصلی آن را از روند رویدادها می توان چنین استنباط نمود.

(الف) - دقت در انتصاب مقامات عالیه ارتش به صورتی که آنان عاری از بلند پروازی و غرور و ابتکار باشند.

(ب) - کاهش ذخیره یکان های رزمی از نظر سوخت و مهمات و محرومیت آنان از هرگونه نقل و انتقالات جزیی و کلی.

در همه ارتش ها معمولاً کس یا کسانی خود را به آخرین پله های هرم سلسله مراتب فرماندهی می رسانند که از حیث لیاقت بر همگنان تفوق داشته باشند و به آخرین پایه به ویژه کسی دست می یابند که از لحاظ شخصیت نظامی و نبوغ و سایر خصایل فرماندهی بر دیگران برتری دارد. طبیعی است اینگونه افراد از نفوذ معنوی در میان پرسنل زیر دست برخوردار می باشند و در کشورهایی که با سیستم اتو کراسی اداره می شوند می توانند به صورت خطری بالقوه جلوه گر گردند.

همین ملاحظات سبب شد که همزمان با تکامل ارتش ایران معیارهای ارتقاء به آخرین پله های هرم سلسله مراتب فرماندهی مورد تجدید نظر قرار گیرد و عامل اثبات وفاداری به رژیم نقش اصلی را ایفا نماید. بی سبب نبود که فرماندهان بلند پایه ارتش در نشست های رسمی و غیر رسمی برای اعلام این مطلب که ما تنها نوکر اعلیحضرت هستیم و از هیچکس دیگری تبعیتی نداریم هیچ فرصتی را از دست نمی دادند و به راستی آنان نه از دولت اطاعت داشتند و نه ملت را به حساب می آوردند. آنها بهتر از هرکسی دیگر می دانستند که انتصابشان در چنین مقام والایی نه از روی ابراز لیاقت انجام گرفته بلکه وامی است که به

آنان داده شده و در هر لحظه پس گرفتنی است و این پس گرفتن از هیچگونه قانون و مقررات ناشی نمی گردد بنابراین مدام باید با اظهار عبودیت به درازای زمان تکیه زدن به آن مقام افزود.

نقطه شایان توجه اینست که انتصاب یک وزیر ناشایست ممکنست به مصالح ملی در حیطه مسؤولیت آن وزارت لطمه بزند اما انتصاب فرماندهان ارتش که نه تنها رشته حیات صدها هزار نفر را در درست دارند بلکه مسؤولیت آنان با استقلال و تمامیت ارضی کشور سر و کار دارد امری دیگر است.

ارتشی که نیم قرن به فرمانفرمایی پادشاه خو گرفته بود طبیعی است که سرنوشت آن نیز با سرنوشت وی گره خورده بود. همانگونه که با زوال قدرت رضاشاه انسجام ارتش از میان رفت زوال قدرت محمد رضا شاه نیز فروپاشی ارتش را در پی داشت اما تفاوتی وجود دارد که دومی بطور تدریجی صورت گرفت.

روز هفده شهریور ۱۳۵۷ را باید به عنوان نقطه عطف و یا آغازی به یک پایان تلقی نمود که دقیقا یک صد و پنجاه و شش روز به درازا کشید و به همین سبب انتقال قدرت از دست شاه به فرماندهان ارتش به صورت تدریجی انجام گرفت که خود یک فرصت گرانبهایی برای ابراز ابتکار و شایستگی بشمار می رفت اما جریان رویدادها نشان داد که فرماندهان همانقدر که در فرمانبرداری صداقت و پافشاری داشتند در بدست گرفتن فرماندهی فاقد اعتماد به نفس و اراده بودند.

این دوران یک صد و پنجاه و شش روزه را می توان به دو دوره تقسیم نمود که چهار ماه نخست فرماندهی به عهده ارتشبد غلامرضا ازهاری بود که خود نیز به دو دوره جزء دوماهه مجزا می گردد و بقیه مدت ارتشبد عباس قره باغی رشته امور را برعهده گرفت.

۱- «آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا می گود»

در روز هفده شهریور ماه ۱۳۵۷ ارتشبد غلامرها ازهاری حدود هفت

سال بود که ریاست ستاد بزرگ ارتشتاران را بر عهده داشت و قاعدتا باید پذیرفت که به زیر و بم و راز و رمز امور نیروهای سه کانه تسلط کامل و یا دست کم از آن آگاهی داشت. در آن روز صلابت ارتش شاهنشاهی مورد تأیید دوست و دشمن بود و کمترین نشانه ضعف نیز در آن مشهود نبود بنابراین زوال تدریجی قدرت ارتش باید مورد ارزیابی قرار گیرد تا ملت بداند چه کسانی در آن مسؤولیت داشتند.

الف - اعلام شتابزده حکومت نظامی از طرف دولت بی تردید نشانه اوج گیری بحران سیاسی در کشور بود و قاعدتا اعلام خطر برای نیروهای مسلح نیروهای انتظامی بشمار می رفت و اگر چنانکه غفلت و خطاهایی از نظر وصول به آمادگی در گذشته بعمل آمده می بایست با دست زدن به تدابیر جدید سرعت جبران گردد. ستاد بزرگ ارتشتاران در دو سال پیش از آن تاریخ به تلاش های هیأت کارشناسان آمریکایی که به دعوت دولت ایران برای تهیه برنامه بسیج و آمادگی ملی آمده بودند کم بها داد و آنان دست از پا درازتر به کشور خودباز گشتند. در آن زمان شاید قدرت قابل توجه ارتش منشاء این کم اعتنائی بوده است ولی در روز مزبور که نسیمی از طوفان انقلاب وزیدن آغاز کرده بود باید پرسید چه طرح هایی برای روز مبادا تهیه گردید. پاسخ این پرسش را باید در درماندگی روزهای واپسین جستجو نمود که غول بزرگی چون ارتش تحرک خود را از دست داده و به زمین میخکوب شده بود.

ب - هنگامی که به سبب اوج گرفتن بحران مسؤولیت تشکیل دولت به عهده ارتشبد از هاری واگذار گردید از نحوه معرفی هیأت دولت به نشانه های بارزی از عدم آمادگی وی می توان پی برد. با وجود آنکه وقوع چنین تحولی در دو ماه نخست قابل پیش بینی بود ایشان طرح یا برنامه ای برای در دست گرفتن قدرت تهیه نکرده بودند. انتصاب شتاب زده فرماندهان نیرو برای عهده داری مسؤولیت یک یا چند وزارتخانه بدون کمترین آشنایی آنان به وظایف مربوطه آنهم در شرایطی که خود

مسئولیت مهمتری را برای حفظ انسجام ارتش در پیش داشتند مؤید مطلب می باشد. بیانات مکرر وی در تأکید بر این نکته که این دولت جنبه نظامی ندارد را باید نشانه دیگری از عدم درک مسأله تلقی نمود. رسم بر این است که اگر به سبب بروز بحران حادثه سیاسی اداره امور به ارتش سپرده می شود منظور تنها انتخاب شخص نظامی به جای فرد غیر نظامی نیست بلکه هدف اینست که مدیریت عالی ارتش بدون دخالت در جزئیات امور کشور که خارج از تخصص آن می باشد مهام امور را در بالاترین سطح در دست گرفته و خط مشی ها و دیرکتیوهای لازم را به مسؤولین امور صادر نموده و بر اجرای آن نظارت نماید و نیروهای مسلح در پشتوانه به ثمر رسیدن فرامین فرماندهی عالی ارتش قرار می گیرند.

چنانکه مشاهده گردید ورود وزرای نظامی به داخل وزارتخانه ها به هیچوجه نه از سوی خود آنان و نه از سوی کادر مربوط جدی تلقی نگردید و دو ماه دیگر نیز بدین سان سپری گردید این مدت طولانی چهار ماهه در واقع فرصت گرانبهایی بود که از دست رفت و فرماندهی عالی ارتش نظاره گر فرونشستن کشتی در یک گرداب هولناک بود بی آنکه به چاره اندیشی پردازد و به مصداق ضرب المثل فرانسوی که هنگام نزدیک شدن غرق کشتی موش ها نخستین سرنشینانی هستند که آن را ترک می کنند هجوم برگزیدگان قوم به خارج از کشور آغاز گردید.

پ - بالاخره روزی رسید که برابر نوشته ویلیام سالیوان سفیر امریکا، رئیس دولت نظامی وی را به بالین خود خواست و از وی خواهش کرد به واشنگتن گزارش کند که به سبب آنکه شاه قادر به اتخاذ تصمیم نیست کشور از دست رفت.

در این جا خواه ناخواه پرسشی مطرح می گردد که مگر راه دیگری جز توسل به بیگانه وجود نداشت؟ در حالی که وظیفه حکم می کرد این راز را با فرماندهان نیرو در میان می گذاشت و از آنان می خواست که در

اجرای مسؤولیت مربوطه نظر خود را در چنین لحظه سرنوشت ساز که در حیات یک ملت ممکنست یک بار پیش آید بیان نمایند و سپس نظر نهایی را با خود شاه و ملت مطرح می کرد.

۲- یک ضرب المثل روسی می گویند: «کسی در میان طوفان آسب خود را عوض نمی کند»

چهار ماه از آغاز بحران گذشت و روزی فرا رسید که خود شاه در صدد ترک کشور بر آمد در چنین مقطع زمانی غیر قابل پیش بینی در حیات کشوری که نزدیک سی و هفت سال به اداره امور از سوی شاه خو گرفته بود فرمانروایی ارتش برای نخستین بار از وی سلب و به عهده ارتشبد عباس قره باغی گذاشته شد. پذیرش مسؤولیت در چنان حال و هوایی که بحران سیاسی به مراحل خطرناکی رسیده بود شایان تقدیر بوده و نباید آن را نادیده گرفت مشروط بر آنکه اقدامات بعدی پس از عهده داری مسؤولیت نیز در جهت حفظ مصالح ارتش و ملت صورت پذیرد. اهم مسؤولیت ارتشبد قره باغی در آن روز که رشته فرماندهی بر ارتشی با استعداد پانصد هزار نفر را در دست گرفت حفظ انسجام و تمامیت نیروهای مسلح بود و اگر این واقعیت را بپذیریم که نیروهای انتظامی (ژاندارمری - پلیس) نیز از ستاد بزرگ ارتشتاران تبعیت می نمود این رقم به قریب هفتصد هزار نفر بالغ می گردید.

با وجود آنکه ژنرال هایزر در خاطرات خود مدعی است که ارتش شاهنشاهی در هنگام اقامت وی در تهران (که همزمان با تصدی ارتشبد قره باغی است) هنوز دارای آنچنان قدرتی بود که هر تجاوز خارجی بجز شوروی را می توانست در هم شکنند، معهذا رخنه بی نظمی و تزلزل روحیه و انضباط در چنان روزهایی را نباید از یاد برد بنابراین حفظ انسجام و تمامیت ارتش به مراتب مهمتر از درگیر شدن با مسایل سیاسی بود که ارتشبد قره باغی خواه ناخواه به سوی آن کشانده شد.

کسانی که فرصت یافته و مجموعه ای تحت عنوان «مانند برف ها

آب می شویم» را خوانده اند اکثراً نتوانسته اند از گرفتن انگشت حیرت به دندان خودداری کرده و به این سناریوی تراژدی - کمیک گاهی اشکی از چشم نرانده و یا لبخند تلخی بر لب نیاورند. معمولاً جلسات با شرکت افرادی که حضور اکثر آنها ضرورت نداشت تشکیل می گردید و طبق مرسوم به جرّ و بحث های بیهوده منجر و گاهی نیز زمزمه ها به همه هممه ها مبدل می شد. به عنوان نمونه در یکی از جلسات دستور کار مسأله مهمی چون نحوه برخورد ارتش با ورود خمینی به تهران بود گو اینکه نباید چنین مسأله سرنوشت سازی در چنان جلسه غیرمسئول مطرح گردد معهذا دقت به روند مذاکرات واقعاً شگفت انگیز است. اصل مسأله به بوته فراموشی سپرده می شود و حاضرین رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران را به سختی مورد عتاب و خطاب قرار می دهند که چرا در بیانیه ای که دیشب از تلویزیون انتشار یافت از ذکر پسوند شاهنشاهی پس از «ارتش» خودداری شده است.

از ذکر این نمونه ها کاملاً آشکار می گردد که بقیه فرصت برای سر و سامان دادن به اوضاع نابسامانی که ارتش تدریجاً در آن فروتر می رفت دانسته یا ندانسته به هدر رفته است.

در کشور های دیگر رسم بر اینست که در صورت بروز حوادث غیر مترقبه رئیس ستاد مشترک به اقتضای «مسئولیت ها و اختیارات» فرماندهان نیروهای زمینی - هوایی - دریایی و فرمانده نیروی انتظامی را به مشاوره در یک جلسه سرّی دعوت می کند. بدیهی است اعضای این نهاد که شورای فرماندهان نامیده می شود می توانند هرکسی دیگر را که لازم بدانند برای ادای توضیحات و کسب اطلاعات بیشتر به جلسه دعوت کنند اما هرگز به آنان اجازه شرکت در اخذ رأی نمی دهند. شورای فرماندهان پس از تکمیل اطلاعات جهت اتخاذ تصمیم به مشاوره می پردازد و سپس تصمیم متخذه به وسیله ستاد مشترک جهت اجرا به نیروهای تابعه ابلاغ می گردد. بنابراین منظور از دعوت از ۲۷ نفر امرایی

که حضور اکثر آنان ضروری به نظر نمی رسد و شرکت دادن آنان در اخذ رأی بدون کسب اجازه از رئیس دولت چه معنایی می تواند داشته باشد؟ نکته جالب توجه در متن اعلامیه واژه «بیطرفی» است معمولاً بی طرف بدان معناست که در مناقشه یا اختلاف وجود سه عنصر قابل رؤیت باشد که در آن دو طرف روبروی یکدیگر قرار گرفته و طرف سوم اعلام می دارد که از هیچیک از آنها حمایت نکرده و در موضع بیطرف خواهد ایستاد. طبیعی است ایستادن در چنین موضعی مستلزم آنست که خود برخوردار از آزادی عمل باشد.

در روزها ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ بهمن ۵۷ در پهنه مبارزه دو طرف مشاهده می شود. در یک سو خمینی و سیل هوادارانش و در سوی دیگر نیروهای مسلح و نیروهای انتظامی که به شدت به وسیله فتنه انگیزان و آشوبگران مسلح طرف مقابل مورد تهاجم قرار گرفته اند مگر آنکه نخست وزیر را تک و تنها و بی یار و یاور تا آخرین لحظه در دفتر نخست وزیری نشسته و چشم امید به سوی ارتش دوخته بود طرف دیگر پذیریم. در این جلسه دولت دکتر بختیار غیرقانونی تلقی شده و منجر به اتخاذ تصمیم در سلب حمایت از دولت گردیده است آن هم درحالیکه فرماندهان نیرو سخن از عدم کارآیی نیروهای مربوطه را به میان کشیده اند.

باید گفت امرایی که امضای خود را پای این سند گذاشته اند عملاً در یک نشست فوق العاده میان دوسوی متخصصم یعنی خمینی و هوادارانش - ارتش و نیروهای انتظامی اعلام بیطرفی کرده و با صدور بیانیه خودشان را کنار کشیده و رهسپار خانه های خود شده اند. شگفت انگیز آنکه این بیانیه هنگامی صادر می شود که صدای رگبار مسلسل ها همه شهر را به لرزه در آورده و در سالن کنفرانس ستاد بزرگ ارتشتاران نیز شنیده می شد و صدور آن سبب گردید که مهاجمین بر تجزیه خود افزودند و فرماندهان پادگان ها و پایگاه های دور و نزدیک که در انتظار

تصمیم قرارگاه کل نشسته بودند با توجه به آنکه در طول دهه ها حس ابتکار را از دست داده بودند به کلی فلج شده و از پای درآمدند. حاصل کلام کسانی که در میان طوفان اسب عوض نمودند همانگونه که انتظار می رفت برخی با سر بر زمین خوردند و بعضی دیگر خود را به ساحل عافیت رسانیدند اما بهایی که ملت ایران بطور اعم و ارتش ایران بطور اخص در این ماجرا پرداخت در وصف نمی گنجد و آن را در جمله «سقوط ملی» خلاصه می کنم. نه با اطلاق عنوان شورایعالی ارتش و نه با استناد به تقلید از ارتش ترکیه و نه با غیرقانونی دانستن دولت دکترا بختیار می توان به چنین اقدام غیر مسؤولانه مشروعیت بخشید و اصرار در آن در واقع نمک پاشیدن بر زخم شمشیری است که تا دسته در قلب ملت ایران فرورفته است.

روزی با یکی از همکاران پیشین به صحبت نشسته بودیم طبق معمول بحث به این نکته منتهی می گردید که آخر چرا چنین شد؟ و ارتش نیرومند کشور بزرگی مانند ایران چگونه بدین سرنوشت دردناک دچار گردید؟ در این گفتگو مسأله تنزل و یا سقوط شخصیت در کانون توجه ما بود زیرا فراموش نکرده ایم که در نیم قرن پیش که هنوز دو دهه از تأسیس ارتش نوین نگذشته بود افسران جوانی مانند سرلشکر حسن ارفع و سپهبد حاجعلی رزم آرا در اثر ابراز لیاقت به بالاتری پله فرماندهی رسیدند و در سخت ترین لحظات تاریخ ایران با تکیه به ابتکار و میهن پرستی ایران را از خطر تجزیه نجات دادند و در تحت فرماندهی آن دو، ارتشی کوچک بحرانی بزرگ را از سر گذرانید اما در سال ۱۳۵۷ ارتشی بزرگ در برابر بحرانی به مراتب کم اهمیت تر از هم فروپاشید. دوستم معتقد بود که گناه را باید در «سیستم» جستجو نمود نه در افراد و در تأیید این مدعا خاطره ای به مضمون زیر بیان کرد.

«در نخستین سال های دهه ۷۰ میلادی من در دانشکده ستاد کویته

ارتش پاکستان مشغول آموزش بودم در پایان سال تحصیلی طبق مرسوم سالیانه دانشکده ستاد کویته یک مانور روی نقشه ترتیب داده بودند که به وسیله دانشجویان اداره و هدایت می شد. به سبب اهمیت این مانور رئیس جمهور و مقامات بلند پایه نیز به عنوان ناظر در آن شرکت کرده بودند.

یک سرگرد ارتش پاکستان که در اجرای تمرین نقش فرمانده توپخانه لشکری را برعهده داشت مأموریت های گردان های توپخانه را تعیین و با صدای بلند اعلام کرد. «ژنرال یحیی خان که در آن سوی میز مانور نشسته بود در مقام اعتراض دست بلند کرد و این مأموریت ها را مناسب تشخیص نداده و نظر دیگری در میان گذاشت. سرگرد پاکستانی از جای بلند شد و گفت آقای رئیس جمهور شما ممکنست رئیس جمهوری خوبی باشید (نگفت که شما سرآمد رؤسای جمهوری جهان هستید) اما اطمینان دارم صلاحیت من برای فرماندهی توپخانه لشکری بیشتر از شماست و به همین سبب در مأموریت ها گردان های توپخانه تغییری نمی دهم» و سپس در جای خود نشست.

منظور دوست من مشخص بود بدان معنا که اگر به پرسنل اجازه اظهار وجود داده شود در آینده ارتش دارای فرماندهان مبتکر و مصمم خواهد بود. به گفته معروف چون سخن از سخن می زاید من نیز خاطره ای به شرح زیر در میان گذاشتم:

هنگامی که افسر جوانی بودم در آزمایشات ورودی دانشگاه جنگ با احراز رتبه یک پذیرفته شدم پیش از آنکه دوره تحصیلی آغاز گردد مشغول گذراندن به نام «استاز» بودیم در یکی از این روزها گزارشی تهیه کردم مبنی بر اینکه بکار بردن واژه هایی مانند بنده - غلام - چاکر و... یادگار تسلط اقوام بیگانه به ویژه تازیان است. پیشنهاد می کنم ارتش در به کار بردن واژه «من» به جای آن واژه های ناپسند پیشگام گردد و پرسنل ارتش از واژه «من» که نشانه شخصیت است مجاز به استفاده گردد.